

آذر ۱۴۰۳

ماه نامه فرهنگی وطن بولی | سال نهم | ۸ صفحه | ۳۰,۰۰۰ تومان

نقش شوروی در شکل گیری فرقه دموکرات
آذربایجان و تلاش برای تجزیه ایران

استالین به دنبال تسخیر کل ایران بود

فرقه دموکرات از ابتدا تا آخر
وابسته به مسکو بود



پان تر کیسم از دروغ تا واقعیت در گفتگوی **سید جواد میری** و **داود دشتبانی**:

پان ترکیسم توهّم قرن نوزدهمی

هدف پان ترکیسم کل ایران

پروژه میری تخریب هویت ملی است

من پوششی نیستم



داود دشتبانی



سید جواد میری

نقد سیاسی سازی نظامی گنجوی

میراث استالین در ترکی سازی نظامی

ایران زدایی از شاعر

همه عالم تن است و ایران دل

بانی سلسله قاجار ناجی کتاب های سلطنتی ایران

نسبت سیاست و زبان در ایران

مفهوم قوم در قانون اساسی

محمد جعفری قنواتی مردم شناس و عضو

دائرة المعارف بزرگ اسلامی

فرهنگ مردم ایران را نمی شود تکه تکه دید

آنچه به کس نتوان گفت

نسبت سیاست و زبان در ایران

وقتی که تحت تاثیر جعل های هویتی مورد دستکاری قرار می گیرند مانند آنچه که در جمهوری آذربایجان اتفاق افتاده، اتفاقاً ایتر و سترون می شوند و از آن زایش و شکوفایی که دارند افت می کنند. ما بعضاً ایراد می گیریم که کاربرد زبان فارسی به عنوان زبان رسمی در همه مجامع رسمی باید اتفاق بیفتد ولی اتفاقاً این افتخار ما هست که در جامعه ما چنین حساسیتهایی اصلاً وجود ندارد؛ یعنی حتی وقتی نماینده مجلس ما پشت تریبون مجلس به یک زبان محلی صحبت می کند و آنکش جامعه ما به این مسئله یک مسئله عادی است یا امامان جمعه به زبان های محلی صحبت می کنند جامعه ما دچار تنش نمی شود.

در حالی که در هفته های گذشته دیدیم که یک نماینده مجلس در ترکیه می خواست یک مناسبت قومی را به زبان کردی تبریک بگوید میکروفن اش را قطع کردند. به خاطر اینکه هویت ترکیه جعل است و آن کشور بر اساس یک جعل هویتی خلق شده و دچار مشکل هویتی است و این تعارضها درونش به صورت جدی مطرح است ولی فرهنگ ایرانی فرهنگی نیست که حفظ آن منوط به قوه قاهره و حفظ زور و اجبار باشد و برای تنظیم روابط بین زبان رسمی و زبان های محلی به شکل طبیعی و بدون هیچ حساسیتی خودش تنظیم می کند.

این مباحث ما فقط در مجامع علمی و بعضاً مجامع سیاسی موضوعیت دارد و گرنه مردم عادی در مورد بحث زبان فارسی و زبان های محلی اصلاً برایشان موضوعیت ندارد و خانوادهها در مناطق مختلف تلاش می کنند بدون هیچ حساسیتی و با حفظ زبان های محلی کودکان شان را با زبان فارسی آشنا کنند. اتفاقاً دخالت های دولتی یک مقدار باعث برخی مشکلات شده؛ مثلاً در همین صداوسیما استانی می بینیم که برخی واژه هایی را استفاده می کنند که مردم خود آن محل اعتراض می کنند که اصلاً این واژه ها واژگان محلی ما نیست شما چرا به اجبار و با یک جعل نادرستی کلمات وارداتی نادرستی را از باکو یا استانبول که اصلاً آن کلمات هم بعضاً می بینیم که انگلیسی یا روسی است استفاده می کنید.

اتفاقاً دخالت های دولتی ما نادرست است و جوامع ما خودشان به شکل طبیعی و تاریخی روابط بین زبان فارسی و زبان های محلی شان را خیلی سالم تر و مناسب تر ترتیب می دهند و مدیریت می کنند. در بحث رابطه زبان فارسی و زبان های محلی یک مقدار جلوی دخالت های دولتی و شیطنت دولتهای بیگانه اگر گرفته شود جامعه ایرانی به شکل طبیعی خودش این روند را خیلی سالم تر مدیریت می کند.

کما اینکه اصلاً در تاریخ پس از اسلام دوره های معدودی بوده که حاکمان فارسی زبان داشتیم. در دوره خلافت اموی عباسی حکام عرب بودند و در دوره های بعدی هم که عموماً سلسله های ترک نژاد حاکمان تاریخ ایران شدند اما زبان فارسی در سطره همین حکومتها جایگاه خودش را به عنوان زبان رسمی سیاسی مشترک و زبان علمی تثبیت کرده و این نشان می دهد که این یک روند طبیعی و تاریخی هست و دخالت دولت مدرن نقشی در این ماجرا نداشته است. در واقع اصل ۱۵ قانون اساسی از یک واقعیت تاریخی و از یک امر بدیهی و روشن خبر داده است.

در قانون اساسی مشروطه اصلاً به موضوع زبان اشاره نشده است چون موضوع آنقدر بدیهی شمرده می شده که اصلاً تاکید به آن چندان ضرورتی پیدا نمی کرده است. در سال ۵۷ و بعد از وقوع انقلاب اسلامی هم اگر این ضرورت پیدا شد که در یک اصل قانون اساسی به آن تاکید شود، مقدار زیادی تحت فشار و جوسازی های گروه های چپ مارکسیستی بوده که با طرح موضوع خلق ها و مسائلی از این دست این مسائل و موضوعات را در فضای سیاسی مطرح کردند. در حالی که جامعه ایرانی خیلی فراتر از اصل ۱۵ قانون اساسی این آزادی ها را تضمین کرده است.

کما اینکه با وجود کشورها و هویت های جعلی اطراف ما مثل جمهوری آذربایجان یا اقلیم کردستان که مثلاً مدعی هستند که در آنها این زبان های محلی از آزادی بیشتری برخوردار هستند و در داخل ایران احیاناً این زبان ها از آزادی کمتری برخوردار بودند، اتفاقاً شاهکارهای هنری و ادبی این زبان ها در قلمرو ایران بسیار بهتر و شکوفاتر شده است. در زبان ترکی آذربایجانی دو شاهکار هنری بزرگ داریم؛ یکی شعر «حیدربایه سلام» استاد شهیار و دیگری هم ترانه «یریلیق» فرهاد ابراهیمی است.

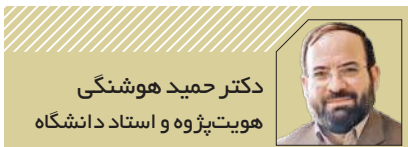
هر دوی اینها در دوران پهلوی و در داخل قلمرو ایران خلق شدند؛ یعنی در جمهوری آذربایجان در دوران شوروی و پس از استقلال در چند دهه گذشته هیچ اثر هنری هم پایه ترانه «یریلیق» یا هم پایه «حیدر بابایه سلام» در ادبیات و هنر جمهوری آذربایجان نتوانسته خلق شود. در مورد زبان کردی هم همین مثال را می شود زد که خواننده های معروف زبان کردی که در خود اقلیم کردستان عراق هم خیلی مشهور و شناخته شده هستند، مثل حسن زیرک و ناصر رزازی از درون فرهنگ ایرانی بیرون آمده و شناخته شدند و در درون این فرهنگ پرورش پیدا کردند.

یعنی جامعه و فرهنگ ایرانی بهتر توانسته این زبان محلی را شکوفا کند و این زبان ها وقتی بخشی از فرهنگ و تمدن ایرانی هستند از شکوفایی بهتری برخوردارند و

مفهوم قوم در اصل ۱۵ قانونی اساسی

اصل ۱۵ قانون اساسی اصل مظلوم و مغفولی است و تفسیرهای غلط و ناصحیح و ناصوابی به آن تحمیل شده است. قانون اساسی یک مقدمه و چند فصل دارد و هر یک از فصول معنایی دارند یعنی قانونگذار آگاهانه نسبت به این فصول توجه داشته و هر اصلی بنا بر یک دلیلی در فصل خود گنجانده شده است. فصل دوم از اصل ۱۵ تا فصل ۱۸ در مورد زبان و خط و پرچم رسمی کشور است. وقتی اصل ۱۵ در اصول شکی قانون اساسی آمده یعنی قانونگذار تصویر و نمای بیرونی و ظاهری جمهوری اسلامی را نشان می دهد. بنابراین اصل ۱۵ در فصل حقوق ملت قانون اساسی نیامده است و مسئله اصلی جایگاه زبان فارسی است. این کلمات به دقت چیده شده است.

اتفاقاً باید در مورد نقش زبان فارسی در تقویت فرهنگ و هویت اقوام بحث کرد یعنی زبان فارسی عامل تقویت هویت های محلی است. الان شهربار را کل ایران می شناسند شهر بار اگر شعر فارسی نداشت فقط شعرهای آذری می داشت آیا کل مردم ایران که سهل است، کل مردم دنیا او را می شناختند؟ برخی از آداب و رسوم و فرهنگها و ارزش های گروه های زبانی در کشور به واسطه زبان فارسی منتشر شده است. اینکه قانونگذار اراده کرده زبان فارسی را زبان مشترک مردم ایران قرار بدهد آیا اصل جدیدی را جعل می کند یا فقط خبر میدهد؛ امر موجود را که جعل نمی کنند از امر موجود خبر می دهند تفاوت این دو بسیار است که بگوییم زبان فارسی زبان مشترک مردم ایران بوده، یعنی همه کسانی که در این جغرافیای سرزمینی از گذشته تا حال زندگی کرده اند زبان فارسی را می فهمیدند و تکلم می کردند و ارتباط می گرفتند یعنی زبان تحمیلی نبوده یا اینکه ما اکنون اراده کردیم زبان فارسی زبان رسمی و مشترک باشد. وقتی قانونگذار وارد مسئله قانون گذاری شده و عبارت زبان های محلی در مجلس خیرگان قانون اساسی مطرح شده، نماینده ارمنه مطرح می کند که ما محل نداریم و در شمال غرب و تهران و اصفهان پرکنده هستیم. شهید بهشتی می پرسد چه کنیم تا مشکل حل شود؟ نماینده ارمنه می گوید عبارت قومی هم اضافه شود. چرا که اقلیت های دینی رسمی در ایران یعنی ارمنه و آشوری ها و کلیمی ها قوم هستند و در عین حال دین جدایی هم دارند و از این جهت کلمه قومی به اصل ۱۵ قانون اساسی اضافه میشود. بنابراین اینکه ما این کلمه قومی را دلالت به اقوام ایرانی بدهیم غلط است. در مورد ادبیات محلی هم همه شهرها و مناطق ادبیات محلی جداگانه ای دارند و اینکه به یکی از اینها هویت قومی واحد برای زنجان و اردبیل و تبریز و ارومیه قائل شویم نادرست است. در مورد کردی هم آیا کردهای کرمانجی کردی سنندجی و کردی سورانی و... را متوجه می شوند؟ بنابراین استفاده از عبارت زبان محلی دقیق تر است. حساسیتهای بیشتر در مورد زبان فارسی است در صورتی که در کنار زبان فارسی خط و رسم فارسی هم موضوعیت دارد. گروه هایی که از خط لاتین استفاده می کنند این هم خلاف قانون اساسی است. در عراق پس از جنگ دوم خلیج فارس اقلیم کردستان عراق زبان عربی را از رسمیت انداخت و زبان کردی را جایگزین کرد و نسلی که تربیت شد فارسی و کردی صحبت می کنند اما نمی توانند عربی صحبت کنند. در حالی که جامعه و سیاست در عراق همه عربی است. زبان های محلی و قومی باید حتماً حفظ شوند چون ذخیره زبان فارسی هستند اما دیگر سازی اینها با زبان فارسی کار غلطی است که متأسفانه جریان های قومی نخبگان قومی برای کار اهداف انتخاباتی و غیره این کار را انجام می دهند که محققین باید این ادبیات را ترویج کنند که محتوای اصل ۱۵ قانون اساسی چیست و اصلاً چگونه در حوزه زبانی باید ورود کنیم که وحدت ملی دچار خدشه نشود.



دکتر حمید هوشنگی
هویت پژوه و استاد دانشگاه



نقش شوروی در شکل‌گیری فرقه دموکرات آذربایجان و تلاش برای تجزیه ایران

استالین به دنبال تسخیر کل ایران بود

فرقه دموکرات از ابتدا تا آخر وابسته به مسکو بود

وطن یولی: نشست «شوروی و غائله آذربایجان در سال‌های ۲۴ تا ۲۵ شمسی» به همت کانون دانشکده ایرانی دانشگاه تهران در محل تالار عباس اقبال دانشکده ادبیات و علوم انسانی این دانشگاه برگزار شد. در این نشست جهانگیر کرمی دانشیار گروه مطالعات روسیه دانشگاه تهران، گودرز رشتیانی استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران و محمدعلی بهمنی قاجار و کیل دادگستری و پژوهشگر تاریخ و حقوق بین‌الملل به سخنرانی پرداختند.

اسناد وابستگی فرقه دموکرات آذربایجان



گودرز رشتیانی استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران با اشاره به اشغال ایران توسط قوای متفقین در جنگ جهانی دوم گفت: با وجود پایان یافتن جنگ بخشی از نیروهای شوروی که در مناطق شمالی ایران حضور داشتند علیرغم توافقی که بین دولت‌های متفقین شده بود و علی‌رغم اسناد بین‌المللی شوروی از تخلیه قوای نظامی خودش در شمال ایران طفره می‌رفت.

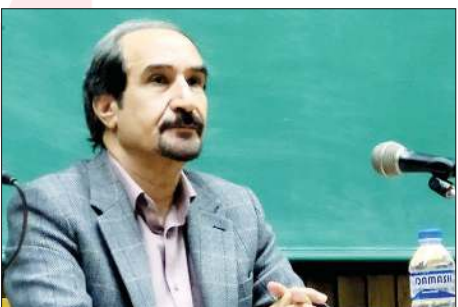
گودرز رشتیانی در پاسخ به این پرسش که فرقه دموکرات آذربایجان و بعد حکومت خودمختار آذربایجان چه ارتباط نهادی و تشکیلاتی با شوروی داشت گفت: این سال‌ها مصادف با تحکیم قدرت آمرانه شوروی بر همه قلمرو اتحاد جماهیر شوروی و شکست همه نیروهای به ضد انقلاب و روس‌های سفید بود و شوروی یک برنامه سازماندهی شدیدی برای اخراج در وضعیت سیاسی و امنیتی شمال ایران به ویژه در منطقه آذربایجان را اجرا کرد و به همین دلیل با هواییاتی نظامی سلام الله جویید و جعفر پیشه‌پوری به باکو منتقل کردند و توافقات لازم انجام شد و از ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ استارت فعالیت حکومت خودمختار آذربایجان زده شد و در ۲۱ آذر همین ۱۳۲۴ رسماً این دولت تاسیس شد.

نیروهای نظامی وابسته به دولت مرکزی خلع سلاح شدند و حکومت دموکرات آذربایجان اعلام رسمی شد و تا یک سال هم تداوم داشت. در دوره شوروی امکان مطالعه روشمندی و آکادمیک و مطالعه تاریخی بی‌طرفانه‌ای درباره این فعالیت یک‌ساله حکومت خودمختار آذربایجان وجود نداشت ولی با فروپاشی شوروی و باز شدن آرشیوهای شوروی گنجینه‌های بسیاری در دسترس محققان و پژوهشگران قرار گرفت و به ویژه مرکز مطالعات جنگ سرد در واشنگتن توانست بخش قابل توجهی از اسناد مربوط به دوره جنگ سرد از جمله اسناد مربوط به فرقه دموکرات آذربایجان و حکومت یک ساله این فرقه را به این مرکز در واشنگتن انتقال دهند و در مرحله اول ۱۵۸ سند این آرشیو در ارتباط با سیاست‌های رسمی شوروی نسبت به این حکومت یک ساله از روسی به انگلیسی هم ترجمه شد و استاد کاوه بیات در سال ۱۳۸۳ سه سند از این مجموعه را در نشریه گفتگو منتشر کردند که یکی از آن اسناد به خصوص خیلی سند مهمی است که با عنوان دستور شوروی برای تاسیس حکومت خودمختار آذربایجان منتشر کرد. امسال هم نشر شیرازه ۵۸ سند از این مجموعه اسناد انگلیسی را به فارسی ترجمه کردند و در کتابی به عنوان «فرامین تاسیس، اداره و انحلال فرقه دموکرات آذربایجان مجموعه‌ای از اسناد شوروی» منتشر کردند. متن کامل اسناد نشان می‌دهد که شوروی یک برنامه خیلی خیلی حساب شده و گسترده‌ای برای تمام مناطق شمالی ایران داشت و قرار بود که این برنامه تاسیس دولت‌های خودمختار در آذربایجان و گیلان و مازندران و گرگان و خراسان شمالی پیاده شود. در اینجا درخواست می‌شود که وسایل سفر پیشه‌پوری و کامبخش باکو برای مذاکره فوراً سازماندهی شود و بعد از گذشت چهار روز این سفر با هواییاتی مخفی شوروی انجام می‌شود و شیوه اجرایی کردن این دستورالعمل به صورت گام به گام پیش‌بینی شده مثلاً پس از استقرار کمیته‌های موسس فرقه دموکرات آذربایجان در تبریز تاسیس کمیته‌های محلی فرقه دموکرات آذربایجان در شهرها از اولویت نخست خواهد بود.

رشتیانی در دستهبندی اسناد منتشر شده اظهار داشت: بخشی از این اسناد مربوط به قبل از تاسیس یعنی تلاش‌های گسترده‌ای است برای سازماندهی نیروها و جمع آوری امکانات و شناسایی نیروها و طراحی مرحله به مرحله استقرار جمهوری خودمختار می‌شود و بخش دوم بیشتر به اواخر و بعد دستور مربوط به خروج شوروی می‌شود. خوشبختانه در بهمن ۲۹ بهمن ۱۳۲۴ دولت قوام رشتیانی در دستهبندی اسناد منتشر شده اظهار داشت: بخشی از این اسناد مربوط به قبل از تاسیس یعنی تلاش‌های گسترده‌ای است برای سازماندهی نیروها و جمع آوری امکانات و شناسایی نیروها و طراحی مرحله به مرحله استقرار جمهوری خودمختار می‌شود و بخش دوم بیشتر به اواخر و بعد دستور مربوط به خروج شوروی می‌شود. خوشبختانه در بهمن ۲۹ بهمن ۱۳۲۴ دولت قوام

السلطنه در ایران روی کار آمد و اولویت اولش هم در صحنه داخلی حل غائله دموکرات آذربایجان بود شخصاً دویار و به روایتی سه بار به مسکو سفر کرد و در نهایت منجر به توافقنامه شد که با استقبال گسترده از نیروهای نظامی ایران در آذرماه هم در زنجان و هم در تبریز و تقریباً بدون گرفتاری خاصی آذربایجان از اشغال آزاد شد.

نقش دیپلماسی در نجات ایران



دکتر جهانگیر کرمی دانشیار گروه مطالعات روسیه دانشگاه تهران با اشاره به ابعاد بین‌المللی بحران آذربایجان گفت: ابعاد تلخ قرارداد ترکمنچای انقدر زیاد بوده که حتی خواندنش برای محققان و علاقمندان سخت بوده همین باعث شده که هم آن قرارداد را تخطئه کنیم و نسبت به دیپلماسی نگاه بدبینانه‌ای داشته باشیم. در حالی که در آن مقطع با توجه به وضعیت زمان و شرایطی که دولت ایران داشته شاید اگر منصفانه نگاه کنیم شاید برداشت متفاوتی داشته باشیم. ولی سایه آن باعث شده که همچنان ما دیپلماسی را خوب نمی‌دانیم در حالی که بخش زیادی از حفظ موجودیت کشورمان را در مقاطع مختلف مدیون دیپلماسی هستیم. اهمیت دیپلماسی در این بحران هم از این جهت بیشتر قابل توجه است که دیپلماسی در حقیقت یک چهره خوشایند و مطلوبی از خودش را ارائه می‌کند.

جهانگیر کرمی با اشاره به اشغال ایران در جریان جنگ جهانی دوم توسط متفقین ادامه داد: چند ماه بعد از اشغال قراردادی موسوم به قرارداد سه جانبه ایران و شوروی انگلیس امضا شد که قرار شده بود ۶ ماه بعد از پایان جنگ نیروهای خارجی از ایران بیرون بروند. ولی این اتفاق نیفتاد چون شوروی‌ها نیا آمده بودند که از ایران خارج شوند. اسناد و مدارکی که در شوروی و در جمهوری آذربایجان منتشر شده است. یک محقق روسی به اسم تریفونوف در سال ۱۳۲۰ می‌گوید سه‌هزار نفر از افرادی که از طرف شوروی وارد ایران و در شمال ایران مستقر شدند کسانی بودند که با هدف تبلیغات سیاسی آمده بودند یعنی ربطی به مسائل مربوط به جنگ نداشت. میتروخین یک جاسوس روس که سالها رئیس آرشیو کاگ ب بوده و دو کتاب از او منتشر شده می‌گوید که شوروی‌ها در شهرهای شمالی ایران ۴۰ نمایندگی و شبه نمایندگی دایر کردند که عمده کسانی که در اینجا مستقر شده بودند با هدف تبلیغات کمونیستی و در واقع باقی ماندن در ایران بودند. ۱۱۵ افسر عملیاتی فقط در سفارت روسیه شوروی در تهران مستقر شده بود و با این تمهیدات شوروی‌ها حاضر نبودند خارج شوند. ولی در فاصله تقریباً اواخر بهمن ماه ۱۳۲۴ تا اوایل فروردین ۱۳۲۵ یعنی حدود یک ماه این اتفاق می‌افتد و شوروی‌ها اعلام می‌کنند که ما نیروهایمان را از ایران خارج می‌کنیم. این مدت یک ماه خیلی نکات درس‌آموزی دارد. به قول همین تریفونوف می‌گوید در ۱۲ اسفند ۱۵ تیب شوروی با ۵۰۰ تانک از آذربایجان به سمت تهران، گیلان و کردستان ایران شروع به حرکت کردند و این موضوع باعث وحشت تهران و واکنش خشمگینانه بریتانیا و آمریکا شد و در ۵ مارس چرچیل در آمریکا یک سخنرانی مشهور به سخنرانی فولتون مطرح می‌کند. در این سخنرانی



مفهوم کلیدیش دیوار آهنین است یعنی می‌گوید که ما با وضعیتی مواجه شدیم که شوروی‌ها می‌خواهند دیوار آهنینی دور کشورهایی که اشغال کردند بکشند و آن‌ها را از بقیه دنیا جدا بکنند. این آقای تریفونوف می‌گوید ولی ناگهان در ۲۴ مارس یعنی چند روز بعد همه چیز تغییر کرد و مسکو ناگهان اعلام کرد که نیروهای شوروی ظرف شش هفته از ایران خارج خواهند شد. او می‌گوید که دلیل این تصمیم غیرمنتظره هنوز مشخص نیست. این مقاله خیلی قدیمی نیست و مربوط به همین ۱۰ سال اخیر است یعنی بعد از اینکه آرشیو وزارت خارجه شوروی و کاگ‌ب آشکار می‌شود. این ادعا مطرح می‌شود که ترومن اولتیماتومی را به استالین فرستاده و در آن گفته که اگر شما نیروهایتان را خارج نکنید ما امریکایی‌ها برمی‌گردیم. این زمانی است که نیروهای آمریکا از ایران خارج شدند و نیروهای آمریکایی در ایران خیلی تعدادشان زیاد نبود ضمن اینکه آمریکا جز آن توافق سه جانبه هم نبود یعنی از اول می‌خواست به عنوان کشور اشغالگر وارد شود و تعداد نیروها در مقایسه با نیروهای انگلیسی و شوروی که با زور وارد شدند کم بود. اما نکته اینجا است که در ۱۴ آوریل شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای را تصویب کرد که خواستار خروج بی‌قید و شرط نیروهای شوروی از ایران شد و در همان روز قرارداد ایران و شوروی هم در تهران امضا شد.

کرمی با اشاره به اقدامات دولت احمد قوام ادامه داد: دولت ایران از مذاکرات دو جانبه و در عین حال طرح موضوع در شورای امنیت سازمان ملل متحد استفاده کرد و از طرفی هم در ریزنی با طرف‌های غربی به ویژه امریکا این فشار را به شوروی‌ها وارد کرد. در پاسخ به درخواست‌های پیشه‌پوری برای کمک تلگرافی از استالین در ۱۱ سپتامبر برای پیشه‌پوری ارسال می‌شود و می‌گوید قوام السلطنه به عنوان نخست‌وزیر ایران رسماً حق دارد به هر نقطه از ایران از جمله آذربایجان نیرو بفرستد بنابراین مقاومت مسلحانه نامناسب، غیر ضروری و بی‌فایده است و در ادامه این تریبونوف می‌نویسد که این نشان داد که حمایت مردمی از فرقه دموکرات هم توهم است و هیچکس نمی‌خواست از آن دفاع کند در کل منطقه فقط حدود ۱۵ نفر برای دفاع از آن اسلحه به دست گرفتند. کرمی در جمع‌بندی اقدامات صورت گرفته برای حل غائله آذربایجان گفت: در حفظ تمامیت ارضی ایران سه رکن اصلی داریم یکی تمهیدات دیپلماسی خود قوام السلطنه است دوم حمایت‌های دولت امریکا است و یکی هم وضعیت خود شوروی است. قوام فرد با تجربیاتی است دیپلماسی را قبول دارد نگاه تعاملی به مسکو دارد. برخلاف دولتمردان دیگر ایران که عموماً متمم به آنگلو فیل بودن هستند قوام کمتر در شمار این سیاستمداران بود. در سفر به مسکو سعی می‌کند اعتمادسازی کند و مکاتبات ایشان و پاسخ‌های مسکو خیلی آموزنده است. اصرار بر خواسته‌های کشور یعنی خروج نیروهای شوروی و حفظ تمامیت ارضی ایران یعنی انحلال فرقه دموکرات و بعد در مورد نفت شمال هم که شوروی که قبلاً کل امتیاز نفت شمال ایران را میخواست تقلیل می‌دهد به اینکه یک شرکت مشترکی تشکیل بدهیم و در داخل هم همزمان برخی از شخصیت‌هایی که خیلی آنگلو فیل هستند را محدود می‌کند و حتی تعداد از آن‌ها را هم بازداشت می‌کند. چون خیلی علیه دولت جوسازی می‌کردند.

جهانگیر کرمی در مورد قضاوت نویسنده کتاب جنگ سرد درباره قوام گفت: در سال ۱۹۶۶ یعنی تقریباً حدود ۲۰ سال بعد از آن واقعه می‌نویسد قوام آنچنان استالین را فریب داد که تاکنون هیچکس نتوانسته است. گراهام فولر هم که خودش از اعضای سازمان سیا است از این موضوع به عنوان مانور دیپلماتیک زیرکانه قوام یاد می‌کند و لوئیس فوست یک محقق امریکایی در کتابش می‌نویسد روز همه چیز تغییر کرد.

کرمی در مورد نقش امریکا در قبال بحران آذربایجان گفت: موضع امریکا مهم بود یعنی علاوه بر دولت ایران و شوروی، امریکا خیلی اهمیت داشت به جهت اینکه در این مقطع ترومن به قدرت رسیده و ترومن خیلی در مقابل شوروی‌ها جسارت بیشتری داشت. امریکایی که بمب هسته‌ای داشت و در عین حال دنبال یک مینابی برای اداره امور بین‌المللی بود براساس اصول ۱۴ گانه ویلسون بود. نگران گسترش کمونیسم بودند و ایران اولین آوردگاه رقابتشان بود. شاید برخی بگویند اروپای شرقی هم بود اما در اروپای شرقی شوروی‌ها با آمریکا از طریق توافق پیش می‌رفتند ولی در مورد ایران به خاطر آن بند خروج بعد از شش ماه عملاً مذاکره معنا نداشت و مینای حقوقی برای خروج وجود داشت. اگر این بند خروج بعد از شش ماه نبود مسئله ایران هم معلوم نبود واقعا چه سرنوشتی پیدا کند. نکته مهم در مورد امریکا بحث ادعای اولتیماتوم هسته‌ای است. آیا واقعا چنین چیزی وجود دارد یا نه؟ چون بعدها ترومن بارها گفته که من به استالین اولتیماتوم هسته‌ای دادم در مورد این ادعا بحث وجود دارد. به هر حال استالین ظرف دو سه روز این تصمیم را گرفت یعنی ظرف دو سه روز همه چیز تغییر کرد.



سیاست شوروی ادامه سلطه جوی روسی

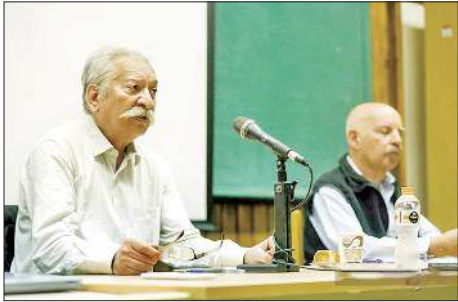
محمدعلی بهمنی قاجار وکیل دادگستری و پژوهشگر حقوق بین‌الملل در این نشست گفت: سیاست شوروی در قبال ایران به ویژه در برهه بحران فرقه دموکرات آذربایجان ناشی از سیاست‌های اصولی اتحاد جماهیر شوروی در برابر ایران است. برای ریشه یابی این سیاست‌ها باید به اصولی که در انقلاب شوروی به وسیله لنینین مطرح شد برگردیم. دو ایده قبل از انقلاب شوروی مطرح بود یکی حق تعیین سرنوشت لنینی و دیگری نقدی که به این حق از طرف اشخاصی مثل رزا لوگزامبورگ نوشته شده است. در حق تعیین سرنوشت لنینی باید جنبش‌های ملی تقویت شوند و این جنبش‌های ملی وقتی تقویت شدند خودشان باعث می‌شوند که به تدریج زمینه برای انقلاب کمونیستی فراهم شود. در مقابل لوگزامبورگ می‌گوید که تخیر شما باید جنبش حق تعیین سرنوشت را به محدوده‌های فرهنگی محدود کنید و وارد بحث سیاسی نشوید. این اختلاف قلمی شدیدی بین لنین و لوگزامبورگ صورت گرفت. تفسیر از کمک به جنبش‌های ملی را هم ما می‌توانیم در این بینیم که به طور نمونه به جنبش ملی ایران که برآمده از مشروطیت بوده و بر پایه استقلال و راهی ایران از دخالت‌های استعماری روسیه تزاری و بریتانیا بوده کمک شود که با صرف نظر کردن از مطامع استعماری و امپریالیستی روسیه تزاری و لغو قراردادهای استعماری روسیه تزاری و کمک به ایران اتفاق افتاد. بنابراین جنبش‌های ملی در قالب جنبش ملی ایران و با احترام نسبت به جنبش مشروطه و دستاوردهای آن باشد و یک ارزیابی هم می‌تواند این باشد که کمونیست‌ها خواهند قومیت‌ها را در ایران تحریک کنند و جنبش‌هایی علیه دولت مرکزی در ایران ایجاد کنند. در برهه ابتدای انقلاب شوروی رویکرد در مقابل جنبش جنگل به تدریج به این سمت می‌رود که با دولت ایران تعامل می‌کنند و عهدنامه ۱۹۲۱ با ایران منعقد می‌شود. در عهدنامه ۱۹۲۱ بر صرف نظر کردن از دستاوردهای استعماری و امپریالیستی روسیه تأکید می‌شود ولی در کنار آن جرقه‌هایی از توسعه طلبی روسی را در همین عهدنامه ۱۹۲۱ می‌توانیم ببینیم. یعنی باز تولید آن توسعه طلبی تزاری در این عهدنامه ۱۹۲۱ خیلی خیلی زود جرقه زده می‌شود از جمله اینکه در فصل دوم عهدنامه به اجتناب از پیگیری سیاست‌های امپریالیستی روسیه تزاری تأکید می‌شود اما در فصل ۳ می‌گوید سرحدا بر مبنای کمیسیون ۱۸۸۸ است. این چه اجتناب از سیاست‌های امپریالیستی است که آن مرزهایی که بر اساس توسعه طلبی امپریالیستی به ما تحمیل شده بود دوباره تأیید می‌شود و حتی در مورد سرخس کهنه تأکید می‌شود که ایران موافق است که سرخس کهنه واگذار شود و در جاهای محدودی مثل اورشاده و قصبه فیروزه به ایران مسترد می‌شود و همینطور تأکید می‌شود درباره حقوق کسماوی در آبهای مرزی اما فصل ششم عهدنامه ۱۹۲۱ سرآغاز یک مداخله جوی تمام عیار از طرف شوروی‌ها است که هرگاه احساس خطر بکنند که از قلمرو ایران تهدیدی متوجه آن‌ها است می‌توانند نیروی نظامی وارد ایران کنند. در واقع فصل ششم ۱۹۲۱ یک مجوز مداخله شوروی برای دخالت در امور داخلی ایران و تهدید استقلال و تمامیت ارضی ایران بوده و بسیار فصل خطرناکی است. بعد از عهدنامه ۱۹۲۱ رویکرد توسعه طلبانه به مرور بیشتر می‌شود در مورد تحویل فیروزه به ایران تلاش تمام تلاش خودشان را به کار می‌برند که این کار را نکنند و بعد هم دولت‌های مختلف مثل دولت‌های اول و دوم قوام السلطنه در دوره احمد شاه تلاش می‌کنند که استرداد تصرف فیروزه را عملی کند عمل شوروی در آن زمان حزب سوسیالیسم به رهبری سلیمان میرزا در مجلس شروع به مخالفت می‌کنند و تمام تلاششان را می‌کنند که این دولت‌ها را ساقط کنند. در مقابل مثلاً دولت مستوفی الممالک و عناصر نزدیک شوروی تلاش می‌کنند که موضوع را مسکوت بگذارند و بعد سوء استفاده‌ای که شوروی‌ها از جنگ قدرت در ایران بین احمد شاه و رضاخان و مسئله تغییر سلطنت قاجاریه و پهلوی می‌کنند و با یک نوع توافق ضمنی با رضاخان مسئله استرداد فیروزه را مسکوت می‌کنند در مقابل اینکه شوروی از تغییر سلطنت در ایران حمایت کند و متعاقب این دو عهدنامه با ایران در دوره رضا شاه منعقد می‌کند

در نشست «نقد و بررسی کتاب سیاسی سازی نظامی گنجوی در دوران مدرن» مطرح شد

میراث استالین در ترکی سازی نظامی

ایران زدایی از شاعر همه عالم تن است و ایران دل

زدودن عناصر ایرانی و کوشش برای ترک جلوه دادن نظامی



مسعود عرفانیان، پژوهشگر تاریخ معاصر و نویسنده کتاب «پیدایش جمهوری آذربایجان»، سخنران دیگر این نشست بود. او گفت: «از سال ۱۹۴۱ میلادی بود که در جمهوری آذربایجان شوروی به یکباره به اهمیت نظامی گنجوی پی برده شد و آن‌ها تصمیم گرفتند که نظامی را به عنوان شاعر برجسته‌ی ترک معرفی کنند. تمام کار آن‌ها زدودن عناصر ایرانی بود و تلاش کردند تا هر کجا که می‌توانند پیوندهای قومی محکمی را که میان فرهنگ ما و فرهنگ آذربایجانی‌ها [جمهوری آذربایجان] وجود دارد، از بین ببرند». عرفانیان سپس به نقش میرجعفر باقراف، رئیس جمهوری سوسیالیستی آذربایجان در زمان استالین (از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۵۳ میلادی)، در شکل دادن مسائل فرهنگی آن جمهوری اشاره کرد و گفت: «میرجعفر باقراف زمانی که دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان شوروی بود، با حساسیت بسیار زیادی که درباره‌ی مسائل فرهنگی داشت، آشکارا در آن مسائل دخالت می‌کرد و هر چیز را زیر نظر داشت».

او سپس افزود: «در ۱۳ نوامبر ۱۹۴۶، باقراف نامه‌ای از آکادمی علوم جمهوری آذربایجان دریافت کرد که در آن هیأت بررسی وقت آکادمی گزارشی از سرفصل‌ها و برنامه‌ها و فعالیت‌های پیش روی خود را، از اول آوریل ۱۹۴۵ تا اول اکتبر ۱۹۴۶، گزارش کرده بود تا باقراف نظر خود را بنویسد. در ردیف هفتم آن گزارش، آثار علمی منتشر شده و در دست انتشار آکادمی علوم درج شده بود. از باقراف خواسته شده بود که نظر خود را درباره‌ی آن آثار بنویسد. این نشان می‌دهد که اندازه باقراف به چنان مسائلی مشاوره، دانشمندان به شکلی گسترده حضور فعالیت‌های فرهنگی جمهوری آذربایجان شخصاً نظارت داشت و درباره‌ی آن‌ها اعمال سلیقه می‌کرد و حتا جزئیات را در نظر می‌گرفت و با چهره‌ای که از خود نشان داده بود، هیچکس را یاری مقاومت در برابر او نبود».

برساختن نظامی‌ای دلخواه

عرفانیان با پرداختن به موضوعاتی که سبب شد نظامی گنجوی مورد توجه و دگرگون‌سازی زمامداران آذربایجان شوروی قرار بگیرد، گفت: «در آرشو مرکزی احزاب سیاسی و جنبش‌های اجتماعی جمهوری سوسیالیستی آذربایجان سندی موجود است که بر اساس آن خطاب به باقراف نوشته شده است: «در ژانویه ۱۹۴۷ جلسه‌ی مشاوره‌ای از شرق شناسان در باکو برگزار خواهد شد. در این جلسه‌ی مشاوره، دانشمندان به شکلی گسترده حضور خواهند داشت. پس از برگزاری جلسه و تصمیمات اتخاذ شده از سوی شرق‌شناسان بر لزوم هرچه سریع‌تر پرداختن به موضوعات زیر تأکید و تصویب شده بود: نظامی و زمانه‌ی او، منشاء مردم آذربایجان، فرهنگ و تمدن مادی مردم آذربایجان».

به سخن عرفانیان، هنگامی که دایره‌المعارف بزرگ شوروی انتشار یافت و آن را برای باقراف فرستادند تا نظرش را بنویسد، مساله‌ای که در آن کتاب درج شده بود و باقراف را بسیار آشفته کرد، موضوع ترکیب قومی جمهوری آذربایجان بود. باقراف با آن‌چه در این باره نوشته شده بود، به شدت به مخالفت برخاست. او با درج نام تالش‌ها، کردها، لژی‌ها و ارمنی‌ها در ترکیب قومی مردم آذربایجان با ایستادگی بسیار، مخالف کرد.

این سخنران سپس افزود: «در نوشته‌های مختلفی که در جمهوری آذربایجان (چه در دوره‌ی شوروی و چه بعد از آن) وجود دارد، با ضدونقیض‌گویی‌ای دائمی روبه‌رو می‌شویم. آن‌ها در ابتدا هنوز نمی‌دانند که نظامی گنجوی را باید ترک معرفی کنند یا آذربایجانی بشناسند. به همین دلیل وحدت رویه‌ای نداشتند، اما در عین حال شیطنت‌هایی هم انجام می‌دادند. مثلاً در مقاله‌ای در دایره‌المعارف آذربایجان شوروی که پیش از فروپاشی شوروی منتشر شد، در یک بخش آن، در مدخل «نظامی»، او را به عنوان «شاعر آذربایجان» معرفی کردند و زیرکانه نوشتند: «نظامی افزون بر زبان مادری، به زبان‌های یونانی، ارمنی و فارسی هم تسلط داشت». در این‌جا از زبان مادری او به‌گونه‌ای یاد کرده‌اند که گویا نظامی ترکی‌گو بوده است. حتا این را هم اضافه کرده‌اند که: «سروده‌هایی به ترکی آذربایجانی، از او به دست ما نرسیده است».

ادامه در صفحه ۶



«تزهت‌المجالس» مجموعه‌ای از رباعیات از جمال‌الدین خلیل شروانی در میانه‌ی سده‌ی هفتم قمری]»
بیات سپس به ارزیابی دیگر بار کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی در دوران مدرن» پرداخت و گفت: «این کتاب بررسی مهمی است که نه فقط از لحاظ اصل موضوع (یعنی به دست دادن نمونه‌ای از رشته تلاش‌هایی که برای آراستن و پیراستن یک هویت واهی و معجول از طریق نفی و انکار ایران و ایرانیت در جریان است) بلکه از لحاظ توصیفی که از زمینه‌ی کلی این رشته تحولات نیز به دست می‌دهد؛ یعنی تاریخ قفقاز و پارای از تحولات عمده‌ی آن از دیرباز تا کنون، حائز اهمیت است. برخلاف پارای از تحقیقات دانشگاهی که شاید به دلیل یک سرشت تخصصی می‌توانند سخت‌خوان باشند، کتاب سیاسی‌سازی نظامی بسیار جذاب و پُرکشش است».

بی‌اعتنایی ما ایرانیان به دگرگون‌سازی‌های فرهنگی

کاوه بیات در ادامه به «بی‌اعتنایی حیرت‌انگیز ما ایرانیان به این‌گونه مباحث و مخاطرات برخاسته از آن» اشاره کرد و گفت: «از همان بدو کار، یعنی تهیه و تدارک مقامات شوروی برای برگزاری مراسم هشتصدمین سالگرد نظامی در سال ۱۹۲۸، سرکنسول ایران در باکو مراتب را به اطلاع وزارت امور خارجه رساند و این موضوع به مراکز ذی‌ربط مانند وزارت فرهنگ ابلاغ شد، اما نه فقط این بحث که بسیاری از مباحث مشابه با بی‌اعتنایی روبه‌رو شد و هنوز هم با بی‌اعتنایی روبه‌رو می‌شود».

آنگاه افزود: «جسارت و تهور ملل نوظهور در پیراستن و آراستن یک هویت جدید ملی و تاریخی و بی‌اعتنایی ملل قدیمی و ریشهدار در پاسداری از داشته‌هایشان، چیزی است شبیه به آتش‌زدن یکی و بی‌اعتنایی دیگری؛ کارهایی که مدت زمانی است که در مرکز ایران‌شناسی قفقاز جریان دارد و سیاسی‌سازی نظامی یکی از نمونه‌های شاخص این سعی و تلاش است».

پایان‌بخش سخنان کاوه بیات، اشاره به استاد زنده‌یاد عباس اقبال آشتیانی (درگذشته‌ی ۱۳۳۴ خورشیدی) بود و تلاش‌های بسیار او برای دفاع از زبان فارسی. بیات گفت: «قبایل آشتیانی در مجله‌ی «یادگار» از سعی و تلاش فرو نماد و بحث‌های زبانی‌ای را که در آن زمان فرقه‌ی دموکرات آذربایجان مطرح می‌کردند، به میان آورد و در روشنگری، نقش عمده و مهمی داشت».

نکته‌ی پایانی دیگری که کاوه بیات بدان پرداخت نام‌هی درازدامن رضا سیفی‌نیا سرکنسول ایران در باکو در اسفند ۱۳۱۹ خورشیدی (همزمان با مباحث سیاسی‌سازی نظامی گنجوی) به مقامات وزارت خارجه ایران بود. بیات گفت: «سیفی‌نیا چه‌راهی بسیار برجسته اما ناشناخته است که نوشته‌های بسیاری در مباحث زبان فارسی دارد و در دوره‌ی یکساله‌ای که در باکو بود، با وطن‌دوستی بسیار گزارش مفصلی نوشت و از تلاش‌هایی که در باکو برای ترکی‌سازی‌ها انجام می‌شود، هشدار داد».

نیز به این رویکرد افزوده شد که در فصل سوم کتاب با عنوان «دیدگاه‌های ملی‌گرایانه‌ی ترکی در خصوص نظامی و دیگر جعلیات اخیر» بررسی شده است».

«سندسازی برای اثبات حضور دیرپای ترکان در قفقاز» از دیگر مباحث کتاب «سیاسی‌سازی...» است که بیات آن را در محور یادآوری دانست و به توضیحاتی در این‌باره پرداخت. سپس گفت: «نویسندگان کتاب اشاره می‌کنند که: «جعل اشعار دروغین به نام نظامی و انتساب دروغین دیوان ترکی به او» یکی دیگر از ویژگی‌های این رویکرد است».

بیات به نکته‌ی اشاره‌شده‌ی نویسندگان کتاب توجه داد که در آن تحریف‌کنندگان هویت نظامی گنجوی کوشیدند با انتساب بی‌ساختگی به نظامی، او را ترک قلمداد کنند. بیات گفت: «در کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی» آمده است: «پژوهشگری از باکو به نام علی گنجوی ادعا کرده است که [در کتابخانه‌ی ایاصوفیه‌ی استانبول به این بیت از اشعار نظامی برخورده است: پدر بر پدر مرا ترک بود/ به فرزانیگری هر یکی گرگ بود! اما این پژوهشگر = علی گنجوی] یادش نمی‌آید که این بیت را در کدام نسخه خطی دیده است! انتساب دیوان ترکی نظامی قنونی (مربوط به اواخر قرن پانزدهم میلادی/ نهم قمری) به نظامی گنجوی و جنجال محافل قوم‌گرایی داخل ایران در باب این کشف که معلوم شد مجموعه‌ای از اشعار یک شاعر دیگر به ترکی عثمانی و فارسی و عربی است (و نه نظامی گنجوی) نمونه‌ی دیگری از آن جعلیات است».

ترکی‌گردانی نظامی گنجوی

بیات در ادامه‌ی بررسی کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی»، از بحثی یاد کرد که در کتاب بدان پرداخته شده است و تلاش پژوهشگران ترک و طرفداران آن‌ها را برای ترکی‌گردانی نظامی گنجوی نشان می‌دهد. بیات سپس گفت: «نویسندگان کتاب به درستی استدلال کرده‌اند که کاربرد چند واژه‌ی ترکی را نمی‌توان دلیل انتساب قومی شاعر تلقی کرد».

بیات همچنین کوشش نویسندگان کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی» را در مراجعه به دست‌نویس‌های نویافته، ستود و گفت: «بخش پایانی کتاب به منابع جدید درباره‌ی ساکنان آذربایجان، اران و شروان اختصاص داده شده است که در آن پس از اشاره به دانسته‌های موجود پیرامون زبان‌های ایرانی آذربایجان و اران، به اهمیت آثار جدیدی پرداخت شده است که در سال‌های اخیر منتشر شده‌اند؛ از جمله نسخه‌ی نویافته‌ی «سفینه‌ی تبریز» مجموعه‌ی خطی، نوشته‌ی ابوالمجد تبریزی در سال‌های ۷۲۱ تا ۷۲۳ قمری] که از لحاظ روشن شدن خصوصیات پارای از لهجه‌های ایرانی رایج در تبریز در اوایل قرن هشتم قمری متن مهمی است؛ و نیز کتاب «تاریخ ارمنیان» کشیش ارمنی کراکوس گنجگاهی و داده‌های او درباره‌ی گنج‌هی دوران مغول و نسخه‌ی نویافته‌ی

که: «آذربایجان می‌باید یک هویت و تاریخ خاص خود را داشته باشد». هرچند نخستین اقدام عملی در این جهت، تنها چند سالی بعد در سال ۱۹۳۸ به هنگام کنفره‌ی هشتصدمین سالگرد نظامی بابت‌آز آشکار و علنی پیدا کرد».

او سپس با گفتن این‌که: «طبق معمول آن دوره، مبنای این رویکرد جدید را استالین تعریف کرد و آنچه در ادامه صورت گرفت و هنوز هم با تغییرات و افزوددهایی چند کماکان ادامه دارد، بر همان مبنای اولیه استوار است»، به کوشش استالین برای زدودن نام ایران و ادبیات فارسی از تاریخ اران پرداخت و گفت: «در ۴ مارس ۱۹۲۹ گزارشی در روزنامه‌ی پرلودا منتشر شد، بدین‌گونه: «فریق استالین در باب شاعر آذربایجانی، نظامی، سخنانی گفته و برای انکار برخی دیدگاه‌ها به آثار نظامی استناد کرده که این شاعر بزرگ برادران آذربایجانی ما نباید به ادبیات ایرانی نسبت داده شود، ولو این که او بیشتر آثارش را به زبان فارسی نوشته باشد. نظامی در اشعارش اظهار می‌کند که مجبور به استفاده از زبان فارسی بوده است. زیرا به او اجازه نمی‌دادند که با هموطنانش با زبان مادری سخن بگوی [!]]».

به سخن بیات، در واقع از این مرحله به بعد، همه‌ی کوشش پژوهشگران وابسته به آکادمی علوم شوروی (بخش شرقی)، به‌ویژه اعضاء شعبه‌ی محلی آن در باکو، بر یافتن ادله و شواهدی در تایید سخنان استالین قرار گرفت که با توجه به مغایرت یک چنین حکمی با تمامی داده‌های تاریخی و فرهنگی بحث، کار بسیار دشواری از آب درآمد. او سپس گفت: «برای پیشبرد احکام استالین، یکی از تدابیر اتخاذ شده، ابداع عنوان دلخواهی «مکتب آذربایجانی» یا «مکتب قفقاز جنوبی» در تاریخ ادبیات فارسی از سوی مرکز مطالعات شرق‌شناسی شوروی بود. رکن اصلی این سعی و تلاش براساس ارائه‌ی تعبیری نادرست از آن‌چه در تاریخ ادبیات فارسی به «مکتب عراقی» مشهور است، صورت گرفت. نویسندگان کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی» برای نقد این ادعا و زمینه‌های تاریخی و ادبی شکل‌گیری چنین تقسیم‌بندی‌هایی سخن گفته‌اند».

به سخن بیات (و با اشاره به کتاب «سیاسی‌سازی نظامی»)، «چالب آن است که از میان چند دهه‌زار بیت اشعار و سروده‌های نظامی، کل بحث حضرات بر سر چند بیت پراکنده است. فصلی از کتاب یادشده، با اشاره به زبان ترکی در قرن دوازدهم میلادی/ ششم قمری، به بررسی دعاوی حیرت‌انگیزی اختصاص دارد که در تفسیرهای قوم‌گرایانه از یکی دوبیت منظومه‌ی «لیلی و مجنون» مطرح شده است».

وارونه‌گویی‌ها درباره‌ی نظامی گنجوی

کاوه بیات در ادامه‌ی بررسی کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی»، گفت: «با فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری قفقاز و در کنار آن احیاء تحركات پان‌ترکی، ابعاد دیگری

دانشجویان تاریخ دانشگاه تهران برگزارکننده‌ی نشست در نقد و بررسی کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی در دوران مدرن» بودند. سه تن استادان و پژوهشگران برجسته‌ی تاریخ معاصر ایران - کاوه بیات، مسعود عرفانیان و علی کالیبراد - سخنرانی‌های این نشست را برعهده داشتند تا به روش‌های ترفندآمیزی در بیرون از مرزهای ایران اشاره کنند که سعی در وارون جلوه دادن هویت ایرانی نظامی گنجوی (سخنور نامدار ایرانی سده‌ی ششم) و ترکت‌بار دانستن او، دارند.

تلاش برای جدا کردن نظامی گنجوی از ایران



سخنران نخست این نشست کاوه بیات، پژوهشگر نام‌آشنا و نویسنده‌ی کتاب‌های پُرشمار و روشنگر درباره‌ی تاریخ معاصر ایران، بود. بیات در آغاز سخنانش به دست‌کاری‌های و دگرگون‌سازی‌هایی اشاره کرد که سیاست‌ورزان ترکت‌بار برای دگرگون کردن جغرافیای قفقاز انجام داده‌اند. او گفت: «آذربایجان نامیده شدن بخش‌هایی از قلمرو خانات مسلمان‌نشین قفقاز که در ایام باستان به آلبانیای قفقاز شهرت داشت و در دوره‌ی اسلامی نیز به نام اران شناخته می‌شد، در پایان جنگ اول جهانی، خشت اول جعل و تحریفی را بنیان نهاد که دامنه‌ی آن فقط به تغییر و تبدیل یک نام جغرافیایی محدود و منحصر نماند و حوزه‌ی بسیار گسترده‌ای از تاریخ و فرهنگ و ادبیات این عرصه را نیز شامل شد».

به سخن او، «سعی و تلاش برای انفکاک نظامی گنجوی از بستر تاریخی و اصلی خود، یعنی تاریخ ایران و ادبیات فارسی، و ترسیم سیمایی از او در مقام یک شاعر ترکت‌بار و ترک زبان که به اصطلاح تحت ستم «فارسی‌ها» مجبور شد منظومه‌های خود را به فارسی بسراید، یکی از تبعات یک چنین گام خطایی است که در کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی در دوران مدرن» به صورتی جامع و مفصل مورد بررسی قرار گرفته است».

بیات با اشاره به بخش آغازین کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی» از زمینه‌های «تحریف و تبدیلی» یاد کرد که در «دستور کار» فرمانروایان اران (جمهوری آذربایجان کنونی) در دوران معاصر قرار گرفته بود. یکی از آن دگرگون‌سازی‌ها «تغییر اران (نام اصلی سرزمین‌های شمال‌شرق رود ارس) به آذربایجان بود که از دیرباز به سرزمین‌های جنوب شرق ارس اطلاق می‌شد». سپس به تلاش نویسندگان کتاب یادشده اشاره کرد که کوشیدند این ادعای دروغین را که: «نام ایران در قرن دوازدهم میلادی (ششم قمری) وجود نداشته است [!]]» پاسخی مستند و علمی بدهند.

«ملت‌سازی» دوران استالین و زدودن نام ایران

بیات در ادامه افزود: «گرچه فرایند چنین تغییرات و تحولاتی (و یا به عبارت دقیق‌تر: چنین جرح و تحریفی) به صورت شکست‌صه‌سته و خفیف از سال‌های میانی دهه‌ی نخست قرن بیستم در چارچوب شکل‌گیری تحركات پان‌ترکی در حوزه‌های مسلمان‌نشین امپراتوری روسیه‌ی آغاز شد و در ادامه در استانبول قوام یافت (موضوعی که تبعات آن در ارتباط با جهان ایرانی هنوز مورد بررسی جدی قرار نگرفته است) ولی دگرگونی اصلی در چارچوبی دیگر، در جریان ملت‌سازی‌های دوره‌ی استالین رخ داد. هنگامی که نظام شوروی با در نظر داشتن مجموعه‌ای از اهداف و انگیزه‌های داخلی و خارجی، با تکیه به یک دانش شرق‌شناسی در وجود آکادمی علوم روسیه و شعب مختلف آن، از دهه‌ی ۱۹۳۰ میلادی درصد ملت‌سازی برآمد. یکی از عرصه‌های مهم این فرایند قفقاز و آسیای میانه بود و از مهم‌ترین آن‌ها نیز زدودن هر رد و نشانه‌ای از ایرانیت، از جمله زبان فارسی به‌عنوان زبان مشترک حوزه‌های به مراتب گسترده‌تر از مرزهای کنونی ایران».

تاریخ‌سازی و هویت‌پردازی دروغین برای اران

این پژوهشگر سپس با اشاره به چنان زمینه‌چینی‌هایی که در دوران استالین، به بحث دگرگون کردن هویت نظامی گنجوی اشاره کرد که موضوع اصلی کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی در دوران مدرن» است. او گفت: «فصل دوم کتاب تحت عنوان «تلقی شوروی از نظامی و استدلال‌های آنان» است. بحث از سال ۱۹۳۶ میلادی و از هنگامی آغاز شد که مقامات مسکو به این نتیجه رسیدند



پان ترکیسم توهم قرن نوزدهمی است

من پوششی نیستم

وطن‌پولی: گفتگوی تصویری میان سیدجواد میری عضو پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و داود دشتبانی مدیرمسئول ماهنامه وطن‌پولی در قالب کافه قفقاز رسانه عصر تی‌وی آخرماه برگزار شد که نسخه تصویری آن به زودی منتشر می‌شود. متن کامل این گفتگو را بدون هیچ کم و کاستی که موضوع آن «پان‌ترکیسم از دروغ تا واقعیت» بود در ادامه می‌خوانید.
گفتنی است در این نشست سیدجواد میری با اجتناب از پاسخ‌های صریح و روشن از پرداختن به موضوع اصلی گفتگو اجتناب کرده و تلاش نمود وجود پان‌ترکیسم در جهان و ایران را انکار کند. داود دشتبانی نیز با بیان ریشه‌های تاریخی پان‌ترکیسم به تبیین نسبت و ارتباط پروژه فکری سیدجواد میری با اهداف کنونی پان‌ترکیسم پرداخت.

سجاد کاشانی(مجری): ماهیت پان ترکیسم و مطلع تاریخی آن از کجاست؟

سیدجواد میری: از منظر تاریخی پان ترکیسم و پان‌عربیسیم و پان‌ایرانیسم و بسیاری از آنها به نظرم اینها بازماندهایی از ایدئولوژی‌های قرن نوزدهم هستند که خود یک علامت یا نشانه‌ای از اضطرابها و پریشانی‌هایی در باب مواجهه با تعدد یا مواجهه با مدرنیته بوده است. انسان خردمند یا هوموسیپین از ۴۰ هزار سال و برخی می‌گویند ۲۰۰ هزار سال قدمت دارد بالاخره در تغییر و تحولاتش اگر نقطه عطف را ۴۰ هزار سال پیش بگیریم از کشف آتش آدم‌ها یاد گرفتند بدرها را در زمین کشت کنند و اهلی کردن حیوانات و دوره کشاورزی از حدود ۱۰ هزار سال پیش شروع شده بود تا حدود قرن ۱۸ میلادی که یک تحول عظیمی در جامعه بشری رخ داد و اجتماعات بشری از عصر کشاورزی وارد عصر صنعتی شدند. خود عصر صنعتی شدن هم در این ۲۰۰ و اندی سال دچار تحولات و «انقلابات» گوناگونی هم شده است. این جابجایی جایگاه انسان‌ها و اجتماعات انسانی از آن حالت عصر کشاورزی به یک عصر بسیار بسیار پیچیده و کامپلکس که ما از آن به عنوان عصر صنعتی، فرا صنعتی، عصر مدرن و مدرنیته یاد می‌کنیم

یقیناً اضطراب‌های زیادی را برای انسان‌ها و جوامع گوناگون ایجاد کرده بود. حالا در قرن نوزدهم میلادی ایدئولوژی‌های گوناگونی پیداشد که تلاش کردند بگویند این پراکندگی‌ها و این تشتت‌را ما چگونه می‌توانیم دوباره به سمت یک جمع‌بودگی و با هم‌بودگی حرکت کنیم و یک اجتماع شکل بدهیم؟

اگر بخواهیم با آن نگاه‌هایی که در قرن نوزدهم بود تحولات هویت‌های مختلف و گوناگون را در قرن بیست و یکم و از آن مهم‌تر در آینده ایران یا در حتی در این منطقه در آینده ایران بازسازی بکنیم به نظر من به خطا رفتارم شاید بیشتر بشود گفت مفهومی به نام پان ترکیسم یا پانتورانیزم یا حتی پان‌های دیگر بیشتر می‌توانند پروژه‌های امنیتی باشند برای اینکه ما را از آن بنیادی‌ترین مفاهیم و چالش‌ها و دغدغه‌هایی که ممکن است انسان ایرانی برای اکنون اینجا و آینده خودش داشته باشد منحرف کند. به عبارت دیگر آن چیزی که امروز در ایران به عنوان پان ترکیسم مطرح می‌شود و بعد زود و تند و سریع با ترکیه و جمهوری آذربایجان و بعضا اسرائیل ارتباطش می‌دهند شاید بشود گفت در بهترین حالت مثلا یک درصد نه دو درصد از هم و غم این کشورها در باب مسائل ایران باشد یا اساسا در این منطقه یعنی در خود شما اگر بروید دانشگاه‌های معتبر ترکیه یا حتی در اروپا و در جهان امروز؛ بیابیم بگویم من می‌خواهم بدانم چقدر در باب پان‌ترکیسم در ایران به مثابه یک پدیده علمی تحقیق شده است من هر چیزی زدم چیز دقیقی پیدا نکردم. تحقیقاتی که من خیلی ساده انجام دادم یک مقاله پیدا کردم در مجله ایران قفقاز که در ارمنستان چاپ می‌شود آنجا یک ارجاع به مقاله‌ای از آقای کاوه بود داده بود کاوه بیات هم که اساسا در ساحت آکادمیک ایران نیست حالا ساحت آکادمیک جهان دیگر نمی‌دانم. یعنی به نظر من بحث واقعا بنیادین و جدی نیست. اما اگر بخواهیم این را تحلیل بکنیم که چنین موضوعی را کجای معادلات باید قرار بدهیم به نظر من یک دغدغه یا یک رویای بسیار بسیار کودکانه‌ای بازمانده از قرن نوزدهم است که اگر بخواهم با زبان جامعه شناسی توضیحش بدهم جوامعی که مثل روستا و قصبه

پان تر کیسم از دروغ تا واقعیت در گفتگوی **سید جواد میری** و **داود دشتبانی**:



هدف پان ترکیسم کل ایران است

پروژه میری تخریب هویت ملی است

شوند یعنی ما در حوزه عمومی به مردم و ملت آزادی ندهیم. به نظر من این‌ها پرسش‌های اساسی و بنیادین است. یکی از پرسش‌های بنیادین و اساسی آن هم در وضعیت منطقه‌ای که ما در آن هستیم با چالش‌هایی که در جهان امروز هست این است که از چه مولفه‌هایی و از چه ادبیاتی و گفتمانی برای انسجام اجتماعی و همبستگی اجتماعی در ایران استفاده بکنیم که قوه ملی ما تقویت پیدا بکند و تعمیق شود و بسط پیدا کند. ما برای دو سال بعد ایران نباید برنامه بریزیم بلکه باید فکر کنیم که صد سال دیگر ایران می‌خواهد کجا باشد؟ چون کشورهای مثل آمریکا و ژاپن و چین و کره جنوبی و حتی برخی از کشورهای اروپایی برنامه‌های اقتصادی توسعه محور بلند مدت دارند مثلا هوش مصنوعی در صد سال آینده چه تاثیری در معادلات جمعی خواهد داشت؟ این‌ها به نظر من سوالات اساسی است.

سجاد کاشانی(مجری): با تشکر از جناب آقای میری همین پرسش را از آقای دشتبانی داریم که ماهیت و مطلع تاریخی پان‌ترکیسم چیست و کجاست؟

ادامه فرمایش جناب آقای دکتر میری نکته را عرض کنم جامعه‌شناسان و جامعه علوم سیاسی ما خیلی نسبت به تاریخ غفلت دارند و این یک پدیده عمومی است به همین دلیل هم در شناخت و تبیین شرایط دچار اشتباه می‌شوند. حالا مشخصاً در مورد جناب آقای دکتر میری من تصور می‌کنم که ایشان تجاهل می‌کنند. اینکه می‌فرمایند مطالعات و تحقیقات زیادی درباره پانترکیسم نداشته‌ایم با توجه به پروژه‌های فکری که ایشان داشته قاعدتا و حتما نیاز به جستجوی پیچیده‌ای هم نیست تحقیقات درباره پان‌ترکیسم در ایران بسیار زیاد بوده و پان‌ترکیسم در تاریخ معاصر مسئله جدی هم بوده است. یک شخصیت تاریخی به اسم آرمینیوس وامبری داریم که یک یهودی مجارستانی است. در میانه قرن نوزدهم به عنوان مترجم زبانهای اروپایی وارد دربار عثمانی می‌شود و در جوانی در قامت یک درویش وارد ایران می‌شود و به شمال افغانستان و آسیای مرکزی سفر می‌کند و از

راه ایران به اروپا می‌رود و در لندن استقبال باشکوهی از او می‌شود و به مقام استادی می‌رسد و به عنوان یک زبانشناس برجسته نظریات مختلفی را ارائه می‌دهد. در سال ۲۰۰۶ اسنادی منتشر شد که نشان داد وامبری نه یک زبانشناس و نه یک استاد دانشگاه و پژوهشگر بلکه یک مامور امنیتی بریتانیا بوده است. کسی که ایده پان‌تورانیسم و پانترکیسم را خلق کرد یک یهودی مجارستانی است. یعنی برخلاف بسیاری از ایدئولوژی‌ها که براساس یک بستر و زمینه‌های عینی اجتماعی و سیاسی و یک سری زمینه‌های فکری پدید می‌آیند آرمینیوس وامبری در نتیجه این ماموریت امنیتی در ایران و آسیای مرکزی و از سوی بریتانیای کبیر به ایده پانترکیسم رسید. وامبری به این نتیجه رسید برای اینکه بتوانیم در بازی بزرگ یعنی رقابت‌های قرن نوزدهمی بین بریتانیا و روسیه به روسیه تزاری ضربه اساسی بزنیم می‌توانیم به سمت تحریک اقوام آلتای زبان یا ترک زبان در آسیای مرکزی برویم و این‌ها را هدایت کنیم که علیه روسیه تزاری شورش کنند. در واقع این نقطه آغازین اندیشه پانترکیسم است.

جناب آقای دکتر میری هم در بریتانیا و در انگلیس تحصیل کردند مطلع هستند بریتانیایی‌ها یک سنت حکومت داری مستمر دارند اینگونه نیست که بریتانیا سیاست ۱۰۰ سال و ۱۵۰ سال پیش خود را رها کند و من معتمد پانترکیسم سیاست مستمر بریتانیا در منطقه ما بوده تا به امروز هم ادامه دارد و منشا اصلی بریتانیاست اما کشورهایی چون ترکیه و آذربایجان و اسرائیل در آن نقش ایفای می‌کنند. آقای میری اشاره کردند که پانترکیسم یک توهم کودکانه قرن نوزدهمی است واقعا تعجب کردم شگفت زده شدم. این توهم قرن نوزدهمی امروز در موجودیتی به اسم سازمان کشورهای ترک محقق شده است و اولویت نخست سیاست خارجی کشور ترکیه است. ترکیه به عنوان تنها کشور مسلمان عضو ناتو و بازوی ناتو در منطقه غرب آسیا امروز به دنبال تقویت اتحادیه‌ای است که از آناتولی شروع می‌شود و مثل یک خنجری علیه روسیه و چین عبور می‌کند. ایده توران بزرگ در حال تحقق است. ما چطور می‌توانیم بگویم پانتورانیسم رویا و توهم است. اولویت نخست سیاست دولت ترکیه است که البته ترکیه بازیگر اصلی نیست. ترکیه ماموریتی را که از سوی ناتو به عنوان ابزاری برای مهار روسیه برای ضربه زدن به چین به او محول شده اجرا می‌کند. اسناد سازمان کشورهای ترک را مطالعه بکنید ایده اول اتحاد ترک‌های درونی است که الان با پیوستن این کشورها اتفاق افتاده است. ایده دوم پیگیری و رسیدگی به وضعیت و کنترل و هدایت ترک‌های بیرونی است. ترک‌های بیرونی چه کسانی هستند؟ اقوام آلتای زبانی که در قلمرو روسیه، چین، شمال افغانستان و ایران زندگی می‌کنند یک سازمان سیاسی بزرگ در همسایگی ما تشکیل شده و ما انکار کنیم و بگوییم نیست وجود ندارد! البته این یک پروژه امنیتی است و هیچ بستر و زمینه عینی هم ندارد مثلا اتحادیه اروپا یک وحدت جغرافیایی دارد. یک فرهنگ مشترک مشخصی هم دارد اما توران بزرگ یا سازمان کشورهای ترک وحدت جغرافیایی ندارد. آسیای مرکزی یک بخشی است دریای خزر آن را از سایر بخش‌ها جدا کرده و جمهوری آذربایجانی فرهنگ و تاریخ متفاوتی دارد که بیشتر در پیوند با ایران است و با کشورهای آسیای مرکزی یک چیز متفاوتی است و آناتولی و ترکیه هم باز یک تاریخ و فرهنگ متفاوتی دارد و سازمانی که بر پایه زبان تشکیل شده باید به وسیله مترجم با هم صحبت کنند و هیچ مبنای مشترک عینی ندارد و اهدافش کاملا اهداف امنیتی است. این در رابطه با ریشه که تاکید می‌کنم موضوع بسیار جدی است و هدف اولش روسیه و سپس چین و در گام بعدی ایران است و پشت این ماجراها هم سازمان ناتو و قدرت‌های غربی هستند. در مورد مطالعات درباره پان ترکیسم ایرانی‌ها در جنگ جهانی اول در دوره کوتاهی که ترکان جوان و جمهوری بادکوبه به وجود آوردند مواجهه کوتاهی داشتیم که اندیشمندان و مطبوعات و جامعه ایرانی واکنش نشان داند که جناب آقای استاد کاوه بیات در کتاب پان ترکیسم در ایران آن مسئله را تشریح کرده است. من تعجب میکنم معمولا افراد علمی به خودشان اجازه نمی‌دهند در مورد شخصیت‌های محقق این گونه اسانه ادب داشته باشند. بررسی بکنید سمینارهای علمی که دانشگاه‌های معتبر ایران در موضوع قفقاز و آسیای مرکزی برگزار می‌شود افتخارشان حضور استاد کاوه بیات است و محافل آکادمیک برای نشستن در کنار محقق بزرگی چون استاد کاوه بیات تفاخر می‌کنند. سمینارها را بررسی بکنید و ارجاعات به آثار ایشان را بررسی کنید کمتر مقاله و کتابی در حوزه قفقاز است که بی نیاز از تحقیقات و پژوهش‌های ایشان باشد. اسنادی که ایشان منتشر کرده و تحقیقاتی که ایشان انجام داده بی‌مانند است و جایگاه بی‌نظیری در مطالعات قفقاز و آسیای مرکزی دارند و واقعا عجیب است و در شأن گفتگوهای علمی است.

ما در شناخت پانترکیسم دچار یک غفلت تاریخی هم هستیم. جامعه ایران پان ترکیسم را مثلا با سیدجعفر پیشه‌وری و ماجرای آذربایجان و دخالت شوروی در آذربایجان می‌شناسد. در حالی که سید جعفر پیشه‌وری نه تنها پانترکیست نبود بلکه یک کمونیسم معتقد به شوروی و مخالف پانترکیسم بود و سیاست شوروی در قبال آذربایجان و ماموریتی را که حزب کمونیست مصوب کرد و به او به عنوان یک کمونیست کهنه کار سپرد انجام داد و بنابر روایت‌هایی که وجود دارد در آخر عمر از این خیانتی هم که کرده پشیمان شد و توسط رژیم شوروی کشته شد. این شناخت نادرست از پان ترکیسم موجب شده ما تصور کنیم که نگاه پانترکیسم به آذربایجان

آزادی ایران زتو

استادمحمدحسین‌شهریار

پر می‌زند مرغ دلم با یاد آذربایجان
خوش باد وقت مردم آزاد آذربایجان
دیربست دور از دامن مهرش مرا افسرده دل
باز ای عزیزان زنده‌ام با یاد آذربایجان
تا باشد آذربایجان پیوند ایران است و بس
این گفت با صوتی رسا فریاد آذربایجان

در بیستون انقلاب از شور شیرین وطن
بس تیشه بر سر کوفته فرهاد آذربایجان
در مکتب عشق وطن جان باختن آموخته
یارب که بود است از ازل استاد آذربایجان
خون شد دل آزادگان یارب پس از چندین ستم
کام ستمگر می‌دهی؟ یا داد آذربایجان

جان داده آذربایجان امداد ایران را و نیست
ایران‌مداران را سر امداد آذربایجان
تا چند در هر بوم و بر آواره‌اید و دربمدر
دستی بهم ای نامور اولاد آذربایجان
از آتش پاشیدگی تا چند خاکستر نشین
آباد باید خانه بر باد آذربایجان

آزادی ایران ز تو آبادی ایران ز تو
آزاد باش ای خطه آباد آذربایجان
تا باشد آذربایجان پیوند ایران است و بس
این گفت با صوتی رسا فریاد آذربایجان
بر زخم آذربایجان هان شهریارا مرهمی
تا شاد گردانی دل دلشاد آذربایجان

بانی سلسله قاجار، ناجی کتاب‌های سلطنتی ایران



دورهٔ قاجاریه و پادشاهی آغامحمدخان قاجار که ممکن است منظور وی دوران ابتدایی حکومت قاجارها بر ایران باشد. همچنین کتاب‌های قرن سیزدهم میلادی که ایشان به آن اشاره کرده، ممکن است همان کتاب‌های کتابخانه خواجه نصیرالدین طوسی در مراغه باشد که اگر این

فرضیه را صحیح در نظر بگیریم، آیا کتابخانه کاخ گلستان امروزه امتداد کتاب‌های کتابخانه‌ای است که با پیشنهاد خواجه نصیرالدین طوسی و در دوران حکومت هلاکوخان، فرمانروای امپراتوری ایلخانی در مجاورت رصدخانهٔ مراغه تأسیس شده است؟

نگه کن بدین گردش روزگار

مجموعه نشریات میرزا حسن رشدیه تبریزی

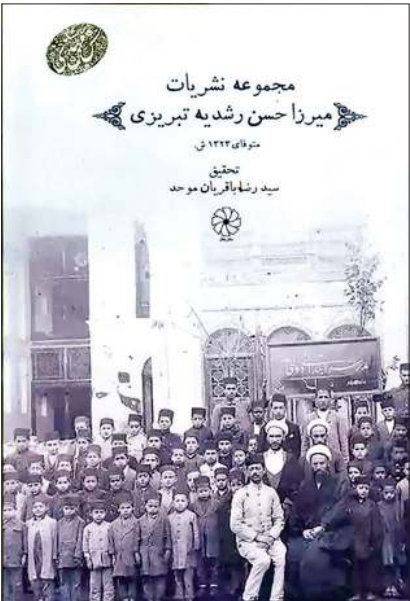
کتاب «مجموعه نشریات میرزا حسن رشدیه تبریزی» به کوشش سید رضا باقریان موحد، در ۲۵۸ صفحه، از سوی انتشارات کتاب طه چاپ و منتشر شده است. میرزا سید حسن رشدیه بزرگمرد تاریخ فرهنگ ایران را همگان به «مدرسۀ آفرینی» می‌شناسند. این در حالی است که این نامور کارنامه مؤثری در عرصه چاپ و نشر دارد. این مجموعه شامل بازخوانی و بازنشر دو نشریه به‌سکنتب» و «طهران» به سردبیری میرزا حسن رشدیه تبریزی است که نسبت به دیگر محصولات قدیمی و قلمی رشدیه (تأسیس مدارس و تألیف کتب درسی) نتوانسته نگاه پژوهشگران را به خود جلب کند. باقریان موحد در این مجموعه نیز، همانند سه مجموعه دیگر، به انتشار خام و بدون دخل و تصرف و عاری از تجزیه و تحلیل متن مجلات اقدام کرده و این روش خود را مستظهر به این دلیل نموده است که نباید مراحل مختلف پژوهش، یعنی مرحلهٔ گردآوری اسناد و منابع و مرحلهٔ تجزیه و تحلیل متن، را با هم درآمیخت. در این کتاب متن هفت شماره از نشریهٔ «هکتب» و شش شماره از نشریهٔ «طهران» درج شده و در ادامه تصویر متن نشریات به صورت چاپ عکسی آمده است. در بخش پایانی کتاب نیز یادنامهٔ میرزا حسن رشدیه در شمارهٔ ۱۴۴ نشریهٔ بخارا با مطالبی از سید مصطفی محقق داماد، علی قیصری، بهدخت رشدیه، ناصر تکمیل همایون، مقصود فراستخواه، سید رضا باقریان موحد و ... به چاپ رسیده است. در ابتدای کتاب نیز بخشی با عنوان «ادواری‌نگاری رشدیه» برگرفته از کتاب «جست و نوشت: پرانکده‌های کتاب‌کاوی، مجله‌پژوهی، روزنامه‌شناسی» به قلم سید فرید قاسمی، آمده است. در این بخش می‌خوانیم:

«مرسوم زمانه ما این است که خدمتی برجسته بر دیگر خدمات بزرگان سایه می‌افکند و هر گاه سخن درباره آنها به میان می‌آید همان تک اشتها را بر می‌شمریم و بر گه‌های دیگر کارنامه او را یادآور نمی‌شویم. میرزا سید حسن رشدیه، بزرگمرد تاریخ فرهنگ ایران، را همگان

به «مدرسۀ آفرینی» می‌شناسند. این در حالی است که این نامور کارنامه مؤثری در عرصه چاپ و نشر دارد. آنچه در پی می‌خوانید درباره شماری از خدمات وی با تأکید بر تلاش‌های مطبوعاتی اوست؛ همو که از روزنامه‌خوانی به مدرسه‌آفرینی رسید و از مدرسه راه شب‌نامه‌نگاری و روزنامه‌نگاری را در پیش گرفت. پس از چندی اما به عرصه پیشین بازگشت و دریافت که تنها آموزش و اصلاح فرهنگی است که راه به توسعه می‌گشاید. میرزا سید حسن موسوی چرندلی تبریزی که به رشدیه شهر شد، فرزند آخوند ملامهدی تبریزی و سارابانو شقایی، جمعه پنجم رمضان المبارک ۱۲۷۶ ق. در تبریز پا به دنیا نهاد. پس از تحصیل علوم دینی واعظ و پیش‌نماز مسجد امامزاده چرنداب آن شهر شد.

ورود غیر مترقبه مظفرالدین میرزا ولیعهد وقت به امامزاده، در لحظه‌ای که رشدیه به فراز منبر بود، سبب شد که در بیست سالگی (۱۲۹۶ ق.) ترک شهر و دیار را در پیش گیرد و راهی ایروان شود.

روزی در باغ عمومی ایروان به قریب به سیصد نفر طفل برخورد که از مدرسه عزم خانه‌هایشان را داشتند. با کنجکاوی از یکی دو تن پرسید از کجا می‌آیید؟ گفتند از اوشقول (School) مدرسه به آیم. پرسش‌های میرزا سید حسن و پاسخ اطفال سبب شد بداند معلم علم الاهی دانش آموزان «حاج ملا باقر آخوند» است. رشدیه به ملاقات معلم علم الاهی رفت و پی برد حاج ملا باقر آخوند شاگرد مکتب‌خانه پدرش بوده است. گفت‌وگوی رشدیه با «ملا باقر» سبب شد میان آن دو الفتی برقرار شود و رشدیه به شیوه تدریس و برنامه‌های مدرسه دست یابد. رشدیه به نشریه اختر چاپ (اسلامبول) نامه نوشت و از آنان خواست راهنمای او شوند تا اصول تعلیم علوم و اداره کردن مدرسه به جهت مسلمین را بیاموزد. پاسخ گردانندگان نشریه اختر او را به دارالمعلمین اسلامبول، قاهره و بیروت رهنمون ساخت. پس از سه سال تحصیل به ایروان مراجعت کرد و با اهدای پنج کله قند و شیرینی به قاضی شهر (۱۳۰۱ ق.) مجوز تدریس و تأسیس مکتب‌خانه را گرفت. با وجود سنگاندازی، برجسب‌های ناچسب، درگیری‌های عدیده، حرف‌های زشت و دور از واقعیت و حقیقت که حاصلان به او نسبت می‌دادند مکتب رشدیه رونق گرفت. محرم ۱۳۰۷ ق. که ناصرالدین شاه از سفر فرنگ بازمی‌گشت بر سر راه خود با توقف در ایروان از مکتب‌خانه رشدیه دیدار کرد و به میرزا حسن پیشنهاد تأسیس مکتب‌خانه را در تبریز داد. میرزا حسن نیز بی‌درنگ برادرش را به چانشینی برگزید و راهی تبریز شد. با امضای «حسن بن مهدی چرندلی» اعلامی صادر کرد که خبر از تأسیس مکتب رشدیه می‌داد. همچون روزگار ایروان از یک طرف مشغول تصنیف کتاب‌های مکتب و تهیه معلم و از طرفی مراغه با عوام در رفع اوهام شد. با وجود انواع تهمت‌های دینی و دنیایی از پانشتست و ۶ مدرسه پیاپی تأسیس کرد. هجوم به مدرسه و غارت‌داری‌ها موجب شد راهی مشهد شود و در آن شهر نیز مدرسه‌ای تأسیس کند که به سرنوشت ایروان و تبریز گرفتار آمد. چوب و چماق بر سرش کوفتند، دستش را شکستند و خانه و مدرسه را به غارت بردند. با مراجعت به تبریز مدرسه‌ای دیگر بر پا ساخت تا اینکه عهد ناصری به سر آمد و در سال ۱۳۱۴ ق. میرزا علی خان امین‌الدوله والی آذربایجان شد و رشدیه را در کنف حمایت خود گرفت. مساعدت مالی امین‌الدوله زمینه‌فعالیت رشدیه را فراهم آورد. با ارتقای امین‌الدوله به صدارت کشور در موافقت مظفرالدین شاه رشدیه را به تهران فراخواندند. ۱۶ شعبان ۱۳۱۵ ق. با مساعدت امین‌الدوله و دیگران دبستان رشدیه در تهران دایر شد …».



دواشتباه فاحش قومگرایان آذربایجانی‌ما

ولی واقعاً فکر کنم حتی نیازی برای بحث در مورد این فرضیه‌های تخیلی و خنده دار نیست. تعجب من از کسانی است که دنبال این قبیل جعلیات فرضی که همچون «تاریخ» به خورد مردم داده می‌شود، افتاده (اند)… آیا ما واقعاً این قدر

دچار فقر و عقب ماندگی فکری و علمی شده‌ایم؟

چه نیازی هست که مثل کودکان که برای قوی نشان دادن خودشان در مورد قدمت تاریخ حضور تر ک‌ها در سرزمین آذربایجان، سومریان و اورارتوها و اشکانیان و مادها را تُرک قلمداد کرده… چه عیبی دارد که واقعیت را طوری که هست قبول کنیم که زبان اکثریت مردم آذربایجان و ترکیه هزار سال قبل هر چه بود، بهر حال ترکی نبود؟ این که عیب نیست.

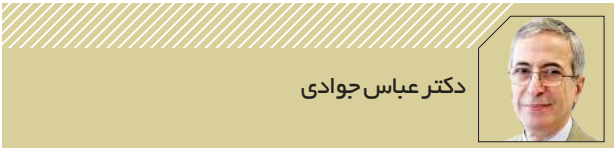
مگر زبان مردم مصر همیشه عربی، زبان مردم آمریکا همیشه انگلیسی و یا زبان خود مردم فارسی زبان ایران همیشه فارسی بوده؟ مگر ترک‌های ترکیه بر خلاف همه دلایل و شواهد ادعا می‌کنند که قبل از کوچ ترک‌ها به بیزانس در قرن یازدهم م. همه ساکنان ترکیه کنونی اعم از روم و کرد و ارمنی و خیلی قبل از آن‌ها، مثلاً هیتی‌ها و غیره تُرک و یا تُرک زبان بودند؟ آخر به ریش آدم می‌خندند!

الاصاف! آخر کسی در آذربایجان قتل عام ملی و سرتاسری نکرده. مردم باستانی این سرزمین همگی جمع شده به جای دیگری کوچ هم نکرده‌اند. این همان مردم و ملت است با همان مشخصات و ویژگی‌های باستانی که زمانی با اقوام تازه نفس ترک زبان آمیخته‌اند و نتیجاش، چه از نظر قد و قواره و قیافه و صورت و رنگ چشم و مو و چه زبان و فرهنگ همین است که امروز بعد از هزار سال می‌بینید و می‌بینیم. به مشخصات بیولوژیک و نژادی خودتان و مردم آسیای مرکزی نگاهی بکنید. آیا خراسانی‌ها، آذربایجانی‌ها و شهروندان «تیبیک» ترکیه کنونی بعد از اینهمه کوچ و اختلاط شبیه قزاق‌ها، ترکمن‌ها و یا ازبک‌ها هستند؟ حتی زبان ترکی در این هزار سال فرق کرده و از زبان دیگر ترک زبانان متمایز شده.

«ترک» در قاموس ما آذربایجانیان یعنی تُرک زبان – که درست است. ما «آذری» هستیم فقط زبان ما ترکی است، مخصوص به آذربایجان، با گذشته و تاریخ و تغییر و تحولات مخصوص خودش، زبان و فرهنگی که به آن افتخار می‌کنیم. تبار ما تبار دیرین ماست که مانند دیگر مناطق ایران با اقوام ترک زبان (و در عین حال دیگر اقوام ایرانی) مخلوط شده. اما ملیت ما آذربایجانیان از دیگر ایرانیان فرقی نمی‌کند چونکه ما همه یک کشور و یک تاریخ داشتیم.

حد اقل شما بعنوان آذربایجانیان ایران این ادعا را نکنید زیرا این ادعا هم به همان درجه بی‌اساس است که اشتباه فاحش نخست غلط است. این که خوب شد یا بد شد خود قضاوت کنید، اما از شاه اسماعیل صفوی که بعد از خلافت عربی – اسلامی بنیاد ایران معاصر را گذاشت گرفته تا شاه عباس صفوی و عباس میرزای قاجار و ستار خان و خیابانی و دکتر مصدق، قاجار، آذربایجانی‌ها و ترک زبان‌ها بیشتر از هر ایرانی دیگری ایرانی بوده‌اند. از نظر «ملیت» و «برانیت» بین بنده تبریزی و فلان دوست تهرانی و یا شیرازی بنده فرقی نیست. فقط زبان مادری‌مان فرق می‌کند. اختلاف بر سر «این ملت و آن ملت» نیست.

دوگانگی و «دو سنگی» و «آنها»، «ها مصصومین» و «آن‌ها ظالمین»، «ما متضررین» و «آن‌ها متنفعین» و بالاخره «ما ملت تُرک» و «آن‌ها ملت فارس» نه تنها از پایه غلط است بلکه باعث تفرقه، خصومت و نزاعی می‌شود که نه فقط برای یک طرف، بلکه برای هر دو طرف خاتمانوساز است. من در عجم که پانتر کان، چگونه قبول می‌کنند که این جفا را در حق مردم خود یعنی اهل آذربایجان بکنند؟ * اهل تبریز و مدرس تاریخ و زبان شناسی در دانشگاه های ترکیه و آلمان و مولف کتاب تاریخ اختلاط ایرانیان و ترکان



دکتر عباس جوادی

بنده از سال ۱۹۷۰ تاکنون ابتدا شش سال در دانشگاه انکارا و سپس ده سال در دانشگاه کلن آلمان با زبانشناسی و شرق‌شناسی از جمله زبان و تاریخ فارسی، ترکی، آلمانی و انگلیسی (و تا حدی عربی) مشقتما سر و کار داشته‌ام و سپس حتی بعد از آنکه از کار دانشگاهی به کار رسانه‌ای گذشتم در جنب کار روزمره هیچ وقت از خواندن و نوشتن و تحقیق در مورد زبان و ادبیات و تاریخ دست نکشیدم. اما باید اعتراف کنم که تاکنون نمی‌دانستم انگیزه اصلی بعضی از هوطنان قومگرایی ما چیست که هر از گاهی می‌گویند آذربایجان بیش از ۴-۵ هزار سال است که تُرک و تُرک زبان است. حتی بعضی‌ها تعارف را کنار گذاشته از ۷-۸ هزار سال سخن می‌گویند. اما اخیراً با اصرار یکی از همین هموطنان کتابی موسوم به «تاریخ قدیم ترکان ایران» به قلم محمد تقی زهنهایی را خواندم که تا همین یکی دو ماه قبل برام ناآشنا بود. حالان‌طور کنم تا حدی می‌فهمم که پایه باصطلاح «نوزریک» آن تصورات مربوط به ۴-۵ و یا ۷-۸ هزار سال از کجاست و تصورات پان ترکیست‌های ما چرا و در چه مواردی حتی با تصورات پان ترکیست‌های ترکیه هم فرق می‌کند شما چه در منابع و ماخذ دانشگاهی اروپایی، آمریکائی و روسی نگاه کنید و چه محققین جدی و دانشگاهی ترکیه را بخوانید خواهید دید که در باره اقوام ترک زبان و کوچ آن‌ها از آسیای مرکزی به ایران، ترکیه و شمال عراق کنونی اتفاق نظر کامل بر آن است که مسکن اصلی و اولیه اقوام ترک زبان در آسیای مرکزی یعنی شمال شرق ایران تا مرزهای چین و مغولستان و حتی رو به شمال یعنی سیریری بوده است. این اقوام که تقریباً همگی بصورت کوچنده و عمدتاً از طریق گله داری زندگی می‌کرده‌اند پیوسته و بخاطر شرایط طبیعی و یا سیاسی (یعنی زد و خورد و پیروزی و مغلوبیت هر قوم در مقابل قوم دیگر) در حال حرکت و کوچ از یک منطقه به منطقه دیگر بوده‌اند. بخش بزرگی از آن‌ها یعنی اوغوزها که سلجوقیان و افشاریان شاخه‌های مهمی از آن‌ها بودند از قرن دهم م. به بعد از آسیای مرکزی به طرف افغانستان و خراسان کنونی و از آنجا به تمام ایران، قفقاز، شمال عراق و ترکیه کنونی کوچ کرده و در عرض چندین صد سال بعد در این مناطق سکنی گزیده‌اند.

در نتیجه این جابجائی قومی ۵۰۰ ساله، ترکیب اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تمام این کشورها یعنی افغانستان، ایران، قفقاز و ترکیه رنگ و جهت دیگری گرفته و در عین حال زبان بخشی از افغانستان و خراسان، تقریباً تمام آذربایجان، تکه هائی از شمال عراق و بخش بزرگی از ترکیه کنونی تبدیل به ترکی شده است. در محافل دانشگاهی و حتی سیاسی غرب و روسیه و حتی ترکیه من کسی را ندیده‌ام و کتابی جدی نخوانده‌ام که خلاف این را بگوید و مثلاً مانند آنچه که آقای زهنهایی بر پایه گمانه زنی و آرزوی خود نوشته‌اند ادعا کند که تاریخ ترکان ایران تا هشت هزار سال قدمت دارد (۱) چرا، چونکه بنظر آقای زهنهایی از ایلامیان و سومریان و اشکانیان گرفته تا اورارتو و مادها و هوریان همه و همه تُرک بوده‌اند!! البته من نمی‌خواهم کار آکادمیک آقای زهنهایی را صرفاً به این جهت مشکوک بشمارم کهایشان از فعالین سابق فرقه دمکرات آذربایجان بودند و از باکو همراه محمود پناهیان از فعالین فرقه با دعوت صدام حسین به بغداد رفته بود تا ضمن تأسیس یک باصطلاح «جبهه خلق‌های ایران» به فعالیت تجزیه طلبانه علیه ایران زمان شاه پرداخته و در ضمن یک عنوان «پروفسوری» هم از دانشگاه بغداد بگیرند.